نهج البلاغه

علوی مقدم، محمد

کتاب«مجاز القرآن»ابو عبیده معمر بن المثنی، در فرهنگ اسلامی، اهمیت ویژه‏ای دارد، زیرا اولا کتاب مزبور، از کتب اواخر قرن دوم هجری است و ثانیا، «مجاز القرآن»یک تفسیر لغوی است و شاید بتوان گفت که نخستین کتابی است که در این زمینه به ما رسیده است. و چون نویسنده کتاب-ابو عبیده-از بزرگان لغت و ادب قرن دوم هجری (1) است، بنابراین، کتاب او نیز برای ما مأخذ و مرجعی ارزنده به شمار می‏آید.

ابن ندیم در«الفهرست» (2) حدود یکصد و پنجاه کتاب، برای ابو عبیده بر می‏شمارد که برخی از آنها همچون:مجاز القرآن، غریب القرآن، معانی القرآن، در مسائل قرآنی است، ولی متأسفانه تنها کتاب «مجاز القرآن»او به ما رسیده و کتاب موجود هم که دکتر محمود فؤاد سزگین، تصحیح کرده و به چاپ رسانیده فقط مطالب تا پایان سوره کهف(هجدهمین سوره)را در بردارد.

تبحّر ابو عبیده، در حدیث و تفسیر و لغت، از نوشته‏هایش نمایان است.ابو عبیده در رشته‏های دیگر علوم نیز دستی داشته است، مسعودی در کتاب با ارزش خود به نام «مروج الذهب»که در نیمه اول قرن چهارم هجری، تألیف کرده، از کتاب«اخبار الفرس» ابو عبیده اسم می‏برد. (3)

عنوان کتاب«مجاز القرآن»ابو عبیده، خواننده را به شک می‏اندازد و در بدو امر چنین استنباط می‏شود که«مجاز»در نظر ابو عبیده، همان چیزی است که منظور نظر علمای بلاغت است، در صورتی که چنین نیست بلکه همان‏طور که ابن تیمیه (4) نیز گفته است، منظور ابو عبیده از مجاز، آن چیزی است که آیه را، تعبیر و تفسیر کند.

این سخن، تنها از گفته ابن تیمیه استنباط نمی‏شود بلکه در بسیاری از صفحات کتاب نیز چنین مفهومی دریافت می‏شود.مثلا ابو عبیده، در مقدمه کتاب گفته است (5) : قرآن، نام کتاب خداست و هیچ کتاب دیگری بدین نام خوانده نشده و در علت نامیدن این کتاب به«قرآن»از آیه 18 سوره قیامت هفتاد و پنج دلیل آورده است:

«إنّ علینا جمعه و قرآنه»

سپس ابو عبیده گفته است:مجازه«تألیف بعضه الی بعض.»

در آیه بعد، هم که قرآن گفته است:«فاذا قرأناه فاتّبع قرآنه»

ابو عبیده گفته است:مجازه:«فاذا الفناه منه شیئا فضممناه الیک فخذبه و اعمل به و ضمه الیک.»

ابو عبیده، این مفهوم را در مورد آیه 100 سوره نحل:

«فاذا قرأت القرآن...»

تعمیم داده و گفته است (6) :

مجازه«اذا تلوت بعضه فی إثر بعض، حتی یجتمع و ینضم بعضه الی بعض، و معناه یصیر الی معنی التالیف و الجمع.»

تعبیر ابو عبیده از کلمه«مجاز»در کتاب «مجاز القرآن»، معنای لغوی کلمه است و نه معنای بلاغی آن، زیرا او درباره آیات قرآنی گفته است:

مجاز آن چنین می‏شود، تفسیر آن اینست، معنای آن چنین است.

در واقع به عقیده ابو عبیده، هر چیز که بتواند در فهم معانی قرآن و در تعبیر کلمات ما را کمک کند و هدایت نماید و راهی را بنمایاند که بتوان به درک قرآن رسید، مجاز است.

در کتاب«مجاز القرآن»ابو عبیده، عبارت:

مجازه کذا-تفسیره کذا-معناه کذا- تقدیره کذا-تأویله کذا؛فراوان دیده می‏شود.

ابو عبیده، در کتاب«مجاز القرآن»کلمات و آیاتی را که توجیه و تعبیر آنها، ضرورت دارد به ترتیب سور قرآنی، مورد بحث قرار داده و پس از توضیح درباره هر آیه، سخن خود را به اشعار شعرای عرب، مستدل ساخته و گاه کوشیده است که آیه‏ای را به آیه دیگر، شرح کند و در صورت امکان، برای تأیید معنای مورد نظر، حدیثی نیز ذکر کرده است.

برای روشن شدن مطلب و درک واقعی مفهوم«مجاز»در نظر ابو عبیده به ذکر چند مثال، اکتفا می‏شود.

ابو عبیده گفته است (7) :

«مجاز بسم اللّه، کأنک قلت:بسم اللّه قبل کل شیی‏ء و اول کل شیی‏ء.»

به شعر شاعری، چون عبد اللّه بن رواحه که گفته است:

بسم الا له و به بدینا (8)

و لو عبدنا غیره شقینا

نیز استدلال کرده است.

و نیز گفته است (9) :«الرحمن»مجازه ذو الرحمة و«الرحیم»مجازه الراحم.

ابو عبیده در آیه‏«مالک یوم الدین»آیه 3 سوره حمد، گفته است (10) :

به قرینه«ایاک نعبد»که مخاطب است، حرف نداء در«مالک»حذف شده و در اصل، «یا مالک یوم الدین»بوده است.

ابو عبیده، مجاز آیه‏«غیر المغضوب علیهم و لا الضالین»را زائده بودن کلمه«لا»دانسته و برای اثبات سخن خود، شعر عجّاج را که گفته است:

«فی بئر لا حور سری و ما شعر» (11)

دلیل آورده است.

ابو عبیده مصدری را که به معنای صفت به کار رود، یک نوع«مجاز»دانسته است. (12)

همچون آیه:

«یسألونک عن الاهلّة قل هی مواقیت للناس و الحج و لیس البّر بان تاتوا البیوت من ظهورها و لکّن البّر من اتقی...» (13)

که«لکن البر من اتقی»به معنای«لکن البار» می‏باشد. (14)

همچون«رتقا»در آیه:

«اولم یر الذین کفروا ان السموات و الارض کانتا رتقا ففتقنا هما...». (15)

که«رتقا»مصدر است و به معنای «مرتوقتین»می‏باشد. (16)

به اعتقاد ابو عبیده، اگر برای حیوانات و اشیاء[غیر ذوی العقول‏]همچون افراد ذی الشعور ضمیر آورده شود آن هم یک نوع مجاز است. (17)

همچون آیه:

«اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رأیتهم لی ساجدین». (18)

که«کوکب»و«شمس»و«قمر»نازل منزله ذوی العقول فرض شده‏اند و برای آنها ضمیر«هم»آورده شده است، همان طوری که در آیات:

«ثم نکسوا علی رؤوسهم لقد علمت ما هولاء ینطقون.» (19)

«...قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون.» (20)

یکی از اقسام مجاز، در نظر ابو عبیده (21) ، مجازی است که کلام و عبارت بظاهر، برای غایب است ولی در معنی برای مخاطب (22)

همچون آیه:

«ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین.» یعنی:اینست کتابی که شک را در آن، راه نیست، راهنمای پرهیزگاران است.

ابو عبیده، تکرار کلمات را در آیات، که برای تأکید می‏باشد، همه را از مقوله مجاز دانسته است (23) همچون آیه:

«...انی رایت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رایتهم لی ساجدین» (24) که فعل «رایت»تکرار شده است.

و آیه:

«تبت یدا ابی لهب و تب»

که فعل«تب»تکرار شده است.

ابو عبیده، تقدم و تأخر کلمات را نیز یک نوع مجاز دانسته همچون آیه:

«...و تری الارض هامدة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزّت و ربت و انبتت من کل زوج بهیج» (25) .

که در واقع، از لحاظ معنی«ربت و اهتزت»منظور نظر است و این تقدم و تأخر یک نوع مجاز به شمار می‏آید.

یکی دیگر از انواع مجاز، در نظر ابو عبیده (26) ، ذکر دو چیز و آوردن یک ضمیر برای آن دو، می‏باشد همچون آیات:

«...و اذا رأوا تجارة او لهوا انفضّوا الیها و ترکوک قائما.» (27)

که«لهو»و«تجارت»دو چیز است و می‏بایست«الیهما»گفته می‏شد.

«...و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل اللّه...» (28)

که«ذهب»و«فضه»دو چیز است و می‏بایست ضمیر مربوط بدان دو، مثنی آورده شود«و لا ینفقونهما»گفته شود.

ابو عبیده، لفظ مفردی که به جای جمع به کار رود و یا کلمه مثنائی که به جای جمع استعمال شود و یا کلمه جمعی که جای مثنی را بگیرد، همه را از مقوله مجاز، دانسته است. (29)

همچون آیه:

«...و نقرّ فی الأرحام ما نشاء الی أجل مسمی ثم یخرجکم طفلا...». (30)

که«طفلا»به جای«اطفالا»به کار رفته است.

و یا آیه:«انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم...» (31) .

و یا آیه‏«و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا بینهما...» (32) .

که بر طبق قاعده و قیاس باید به جای «اقتتلوا»صیغه مثنی«اقتتلا»باشد و جمع آوردن کلمه، به صورت«اقتتلوا»به اعتقاد ابو عبیده یک نوع مجاز است. (33)

بحث درباره انواع مجاز، بر طبق نظر ابو عبیده بسیار مفصل است و به دراز خواهد کشید ولی بطور کلی باید گفت که ابو عبیده در بسیاری از موارد، مجاز را به معنای:تفسیر- مفهوم-به کار برده است مثلا در تفسیر آیه:

«...ما فرّطنا فی الکتاب من شیی‏ء ثم الی ربّهم یحشرون» (34) .

ابو عبیده، نوشته است (35) :مجازه«ما ضیّعنا»

و در بحث از عبارت‏«...و هم یحملون اوزارهم علی ظهورهم...»دنباله آیه 31 سوره انعام.

ابو عبیده نوشته است (36) :

مفرد کلمه«اوزار»کلمه«وزر»به کسر واو می‏باشد و مجازها:آثامهم. (37)

و درباره آیه:

«...انظر کیف نصرّف الآیات ثم هم یصدفون». (38)

ابو عبیده، نوشته است (39) :

مجازه:یعرضون، یقال:«صدف عنی بوجهه، ای اعرض.»

و نیز در باب آیه:«...ثم استوی علی العرش...» (40) .

ابو عبیده نوشته است (41) :مجازه«ظهر علی العرش و علا علیه»و یقال:«استویت علی ظهر الفرس، و علی ظهر البیت.»

و نیز درباره آیه‏«...و لا یجر منّکم شنآن قوم ان صدّوکم عن المسجد الحرام.» (42)

ابو عبیده نوشته است (43) :مجازه:«و لا یحملنکم و لا یعدینکم.»و سپس افزوده است که مجاز«شنآن قوم»ای بغضاء قوم.

ولی سید شریف رضی در کتاب «تلخیص البیان فی مجازات القرآن»مجاز را به معنای بلاغی آن به کار برده و آن را قسیم حقیقت دانسته، در صورتی که مجاز، در نظر ابو عبیده چیزی است که ما را به درک الفاظ قرآنی، راهنمایی می‏کند و این همان چیزی است که علی علیه السّلام، گفته است (44) :

«ایها الناس انما الدنیا دار مجاز و الاخرة دار قرار فخذوا من ممّرکم لمقّرکم.» (45)

در واقع، مجاز در نظر ابو عبیده، از مقوله مجاز، در علم بلاغت نیست بلکه به معنای تفسیر الفاظ قرآنی است، به اعتقاد مفسران و اهل لغت. و اینکه مؤلفان فاضل کتاب«الوسیط فی الادب العربی و تاریخه»بدون توجه و بی‏آنکه از محتویات کتاب«مجاز القرآن»ابو عبیده آگاهی یابند و آن را مطالعه کنند، در مبحث علوم بلاغت نوشته‏اند (46) که کتاب «مجاز القرآن»نخستین کتابی است که درباره علوم بلاغی نوشته شده، سخنی است نادرست، زیرا کتاب مزبور، تفسیر گونه‏ایست از کلمات قرآنی، به سیاق علمای لغت و روش آنان.

ابو عبیده خود نیز، به صراحت گفته است (47) :پیشینیان و آنان که روزگار پیامبر اکرم«ص»را درک کردند و معانی کلمات قرآنی را از آن بزرگوار، شنیدند، نیازی به پرسش از معانی کلمات قرآنی نداشتند و بی‏نیاز بودند.

این سخن ابو عبیده، در مقدمه کتاب، به ما می‏فهماند که مجاز در نظر او یعنی:تفسیر کلمه، بدون توجه به معنای اصطلاحی علمای بیان و امثله و شواهدی هم که ابو عبیده آورده، ما را رهبری می‏کند به اینکه مجاز، در نظر ابو عبیده یعنی تفسیر و معنای کلمه.

مثلا در ذیل آیه:

«...فی طغیانهم یعمهون» (48) .

نوشته است (49) :ابی بغیهم و کفرهم، و سپس توضیح داده که کلمه«یعمهون»از ماده «عمه»می‏باشد، در زبان عربی می‏گویند: «رجل عمه و عامه:ای جائر عن الحق».

یا مثلا در بحث از آیه‏«...و اشربوا فی‏

قلوبهم العجل...» (50) آیه 93/بقره.

ابو عبیده گفته است (51) :مجازه مجاز المختصر:«اشربوا فی قلوبهم حب العجل».

در صورتی که سید شریف رضی، در بحث از آیه مزبور، نوشته است (52) :

«هذه استعارة و المراد بها صفة قلوبهم بالمبالغة فی حب العجل...»

یعنی عبارت مزبور، استعاره است و منظور بیان توصیف دلهای بنی‏اسرائیل است که در نتیجه افراط و مبالغه در دوستی گوساله، چنان شدند که گویی دلهای ایشان از محبت گوساله اشراب و آبیاری شده است.

و نیز ابو عبیده، در بحث از آیه:

«...لئن أخّرتنی الی یوم القیامة لا حتنکنّ ذریّته الا قلیلا» (53) .

گفته است (54) :مجازه«لأستمیلنّهم و لأستاصلنّهم»سپس افزوده است که در زبان عربی می‏گویند:«احتنک فلان ما عند فلان، اجمع من مال او علم او حدیث او غیره»یعنی تمام آن را گرفت.

در صورتی که سید رضی، آن را از مقوله استعاره دانسته (55) و افزوده است که «احتناک»مصدر باب افتعال است و ریشه کلمه«حنک»می‏باشد.و در واقع گفته من (شیطان)آنان را به گناه کشانم و آلوده سازم، همان‏طوری که چارپایان را با گرفتن گردن و افسارشان به هر سو به دلخواه خود کشانند و آنها هم، امتناع نخواهند کرد.

که این خود، تعبیری است لطیف و بر قدرت استیلاء، دلالت می‏کند همچنانکه راکب بر مرکب خود سلطه دارد و لگام او را می‏تواند، به هر سو بکشاند.

سپس سید شریف رضی، برای اثبات سخن خود از کتاب«اصلاح المنطق ابن سکیت»متوفی به سال 244، هجری، دلیل آورده که گفته است:

در زبان عربی می‏گویند:

«حنک الدابة یحنکها حنکا اذا شد فی حنکها الاسفل حبلا یقودها»

یعنی هر گاه که در قسمت زیرین حنک، ریسمانی بسته شود چارپا را بکشاند.

این مثالها، همگی دلالت می‏کند بر اینکه کلمه«مجاز»در نظر ابو عبیده و به اعتقاد او به معنای تفسیر است و تأویل معانی قرآنی و نه مجاز قابل حقیقت و نه مجاز در اصطلاح علمای بلاغت.

اهمیت کتاب«تلخیص البیان فی مجازات القرآن»:

شاید بتوان گفت که کتاب «تلخیص البیان»سید شریف رضی، نخستین کتابی است که مستقلا درباره مجازات قرآنی به معنای بلاغی آن، یعنی مجاز قسیم حقیقت و نه مجاز لغوی، نوشته شده زیرا گفتیم که ابو عبیده، متوفی به سال 210 هجری که «مجاز القرآن»نوشته است، منظورش از مجاز تفسیر و تأویل کلمات است، خواه بر

سبیل حقیقت به کار رفته باشد و یا به طریق مجاز بیانی.

جاحظ، متوفی به سال 255 هجری نیز در دو کتاب«البیان و التبیین»و کتاب«الحیوان» گه گاه به مجاز، اشاره کرده ولی کتابهای او بالاستقلال در مسأله مجاز نیست بلکه در خلال دیگر مطالب، از«مجاز»نیز سخن گفته است.

هم‏چنین، ابن قتیبه، شاگرد جاحظ، متوفی به سال 276 هجری نیز در کتاب«تأویل مشکل القرآن»در ضمن بحث از مطالب گوناگون، از مجازات قرآنی نیز، سخن گفته است.

در صورتی که«تلخیص البیان»سید شریف رضی، نخستین کتابی است که برای هدف واحد و منظور خاصی که بحث مجازات و استعارات کلام خدا باشد، نوشته شده آن هم به ترتیب سور قرآنی.

سید شریف رضی، با نوشتن اثر بسیار ارزنده خود، نکات بلاغی کلام خدا را، توضیح و پرده از اسرار نهانی و زیبائیهای کلام سبحانی را، نشان داد و معانی استعاری و مجازی آیات و عبارات قرآنی را روشن و خواننده را بهره‏مند ساخت.

کتاب«تلخیص البیان»را نمی‏توان یک تفسیر دانست، زیرا سید شریف رضی همچون دیگر مفسران پیشین، آیات را کلمه به کلمه، تفسیر نکرده، بلکه در هر سوره، تنها آیه‏ای، را که در آن مجاز، استعاره‏ای به کار رفته، مورد بحث قرار داده و چه بسا که از سوره‏ای بیش از چند آیه مورد بحث قرار نداده و حتی گاه، اصولا از سوره‏ای که در آن مجاز و استعاره‏ای نبود بحثی نکرده و به صراحت، نوشته است که در این سوره، چیزی که مورد نظر ما هست، وجود ندارد. (56)

سید شریف رضی، با اطلاعات وسیعی که از زبان عربی داشته و نزد استادانی همچون سیرافی متوفی به سال 368 هجری و ابن جنی متوفی به سال 392 هجری و ابالحسن علی بن عیسی ربعی متوفی به سال 420 هجری و ابن نباته خطیب معروف متوفی به سال 394 هجری و دیگر استادان، علم فرا گرفته، توانسته است زیبائیها و محسنات کلام ربانی را بنمایاند و جنبه‏های بلاغی آیات را، نشان دهد با توجه به اینکه، او منتسب به بیت رسول اکرم«مدینة العلم»می‏باشد و جد بزرگوارش نیز«باب مدینة»بوده است.

ابو عبیده در کتاب«مجاز القرآن»گاه به گفتن یک کلمه در آیه‏ای اکتفاء کرده و معنای تحت اللفظ همان کلمه را بازگفته است همچون آیات زیر:

در تفسیر«...فی قلوبهم زیغ...»آیه 7/آل عمران.گفته است (57) :ای جور

و در تفسیر آیه‏«...لیجعل اللّه ذلک حسرة فی قلوبهم...»156/آل عمران.فقط نوشته است (58) :«الحسرة:الندامة»

و در بحث از آیه‏«...فاذا عزمت...» (59)

گفته است (60) :ای«اذا اجمعت»

و در بحث از آیه‏«ما کان لنبی ان یغل...» (61) نوشته است (62) :ای ان یخان.

منظور اینست که ابو عبیده به ترجمه لفظی و بیان کلمه‏ای که معنای تحت اللفظ کلمه را روشن کند، اکتفاء کرده است، در صورتی که سید شریف رضی، در قرن چهارم هجری در بحث از هر آیه توضیحات کافی داده و خواننده را به زیبائیهای کلام خدا آگاه کرده است مثلا ابو عبیده در بحث از آیه‏«و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک...» (63) گفته است (64) :

مجازه فی موضع قولهم:«لا تمسک عما ینبغی لک ان تبذل من الحق»

و سپس افزوده است که«و هو مثل و تشبیه»

در صورتی که سیّد شریف رضی، درباره این آیه، به تفصیل بحث کرده (65) و گفته است که این آیه، استعاراتی لطیف است و منظور از«ید»معنای حقیقی آن که عضو بدن باشد نیست، بلکه منظور از«و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک»کنایتی است از بخل و خست و گرفتگی.و منظور از بخش دوم آیه «لا تبسطها کل البسط»کنایتی است از تبذیر و اسراف و افراط در بخشش مال.

و سپس افزوده است که هر دو جنبه یعنی امساک و افراط، مذموم است و ناپسند، مگر اینکه در حد وسط باشد و متعادل.و سپس افزوده است که باید تفسیر آیه مزبور را آیه: «و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما» (66)

اقتباس کرد، زیرا قرآن مجید گفته است: آنانکه چون خرج کنند، اسراف نکنند و بخل هم نورزند و میان این دو، معتدل باشند.

ابو عبیده، در بحث از آیه:

«...و کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر...» (67)

فقط گفته است (68) :«الخیط الابیض: هو الصبح المصدق، و الخیط الاسود هو اللیل و الخیط:هو اللون.»

در صورتی که سید شریف رضی، در بحث از این آیه گفته است (69) :این استعاره‏ایست شگفت‏آور منظور اینست که سپیدی صبح از سیاهی شب هویدا گردد و روشنی صبح صادق، پرده تاریک افق را بشکافد و خطی سفید در طرف مشرق رسم کند که در واقع این آیه، آغاز زمان روزه گرفتن را از لحاظ زمانی، تعیین کرده یعنی آن زمانی که روشنی صبح صادق پرده تاریک افق را بشکافد در این مورد دو رشته سیاه و سفید تشبیه است، زیرا که رشته صبح در آغاز طلوع، بسیار باریک و نهفته و ناپیدا می‏باشد.

البته در آغاز هر دو رشته سیاه و سفید، ضعیف و ناپیدا هستند، لیکن تفاوت این دو، آنست که سپیدی رو به فزونی است و سیاهی مخفی و نهان.

ابو عبیده در بحث از آیه:

«تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل

و تخرج الحیّ من المیت.» (70) .گفته است:

«تنقص من اللیل فتزید فی النهار و کذلک النهار من اللیل»

یعنی در واقع از شب، کاسته می‏کنی و به روز می‏افزایی و بالعکس.

«تخرج الحی من المیت»ای الطیب من الخبیث و المسلم من الکافر.

در صورتی که سید شریف رضی، در بحث از آیه مزبور، نوشته است (71) :

در این آیه استعاره‏ای بس لطیف وجود دارد زیرا لغت«ایلاج»که ثلاثی مجرد آن «ولوج»است بلاغتش از مصدر«ادخال» بیشتر است، زیرا در«ایلاج»لطف امتزاج و ملابست، بیشتر است تا«ادخال».

یا مثلا ابو عبیده در بحث از آیه: «...فنبذوه وراء ظهورهم...» (72) .

گفته است (73) :«ای لم یلتفتوا الیه.»یعنی بدان توجه نکردند.سپس افزوده است که در زبان عربی، گفته می‏شود:«نبذت حاجتی خلف ظهرک اذا لم یلتفت الیها.»

در صورتی که سید شریف رضی، در بحث از آیه مزبور، نوشته است (74) :

این استعاره است و مقصود، بیان حال مردم غافل از خداست، اینان نخواستند از کتاب خدا، بهره ببرند، از یاد او غافل شدند و به غیر او، رو آوردند گوئیا آن را پس پشت انداختند همچون کسی که به چیزی نیاز ندارد و آن را، پشت سر می‏افکند.

در واقع، باید گفت که ابو عبیده، اهل لغت است و از لغت‏دانان زبان عرب.

در صورتی که سید شریف رضی، ادیب است و شاعر و دارای ذوق.

و نیز ابو عبیده، در بحث از آیه:

«فالق الاصباح و جعل اللیل سکنا و الشمس القمر حسبانا...» (75) .بحث نحوی کلمات را طرح کرده و علت منصوب بودن دو کلمه«شمس»و«قمر»را بازگفته است. (76)

در صورتی که سید شریف رضی نوشته است (77) :

این آیه، استعاره است و معنای«فالق الاصباح»یعنی شکافنده صبح و سپیده است از تاریکی شب.و«فالق الاصباح»ابلغ از «شاق الاصباح»می‏باشد، زیرا نیروی انفلاق بیشتر است از انشقاق، عربها در مورد ناخن «انشق الظفر»گویند و در مورد سنگ«انفلق الحجر.»

سید شریف رضی، افزوده است که«و جعل اللیل سکنا»خود استعاره لطیف دیگری است، زیرا قرآن، شب را همچون محبوب، مطلوب قرار داده که دلها را رام و جانها را آرامش می‏بخشد و حال آنکه ابو عبیده، از دیدگاه عالم نحوی، موضوع را بررسی کرده و علت نصب دو کلمه«شمس»و«قمر»را بازگفته ولی سید شریف رضی که خود ادیب است و شاعر و آگاه به فنون بلاغی و رموز قرآنی، زیبائیهای کلام خدا را بیان کرده و افزوده است که گفتار قرآن یعنی:«فالق‏

الاصباح»ابلغ است از شاق الاصباح زیرا انفلاق، شدیدتر است از انشقاق.

توضیحات سید شریف رضی، در باب لطائف کلام خدا، بسیار خوشایند است و نغز.

مثلا در بحث از آیه:«و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بآیاتنا یظلمون.» (78) .

سید شریف رضی، گفته است (79) :این آیه، استعاره است، زیرا زیان و خسران به‏ معنای کم شدن بهای جنس است که در اصطلاح بازرگانان به کار می‏رود و به امور مادی و مالی، اختصاص دارد و در عرف و عادت مردم، در امور معنوی استعمال نمی‏شود، ولی چون در آیات پیش، سخن از وزن و سبک و سنگینی وزن بوده، لذا کلمه «خسران»در این مورد، مناسب بوده و در واقع، قرآن مجید، روح انسانها را به کالای تجاری همانند کرده که قابل ملکیت باشد و چون این گونه انسانها، متاع گران‏قدر خود را قدر ندانستند و آن را، مستحق آتش دوزخ ساختند و کالای پر بهای خود را سوزاندند از این رو، نه تنها خسارت دیدند بلکه اصل سرمایه هم، از دست رفت.

سید شریف رضی، در بحث از آیه:

«افمن اسس بنیانه علی تقوی من اللّه و رضوان خیرام من اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانهار به فی نار جهنم...» (80) نوشته است (81) :

در این آیه، استعاره‏ای بس لطیف وجود دارد. توضیح مقال آنکه، پس از ساختن مسجد«قبا»به وسیله مؤمنان، مسجد ضرار نیز به وسیله منافقان، ساخته شد.

چون ساختن مسجد«قبا»بر اساس تقوی بوده و برای خشنودی خدا و ساختن مسجد ضرار بر اساس فریب و اغفال مسلمانان، از این لحاظ گوئیا پایه این مسجد و بنیان آن، بر لب پرتگاهی بوده است که فرو خواهد ریخت و آنان را به پرتگاه سقوط خواهد انداخت.

سید شریف رضی در بحث از آیه:

«...من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم...» (82) گفته است (83) :

این آیه، استعاره است، زیرا معنای حقیقی«زیغ» اعوجاج است و کجی و در این جا، حالت درونی و روانی آنان که از شدت ترس، نزدیک بوده خود را ببازند، تشبیه شده به موجود محسوسی که پس از استقامت و راستی به کجی گراید و بعد از ثبات و استواری، منحرف شود.

سید شریف رضی، آیه بعدی را برای اثبات گفته خود دلیل آورده، که قرآن گفته است:

«...حتی اذا ضافت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم...» (84) .

و افزوده است که این نیز، استعاره است، زیرا در واقع این گفتار تشبیه معقول است به محسوس، زیرا توصیف نفس به تنگی و گشادگی، بطور حقیقت نیست بلکه مجازی است. (85)

سید شریف رضی، در بحث از آیه:«... حتی اذا اخذت الارض زخرفها و ازّینت و ظن اهلها انهم قادرون علیها...» (86) .

و درباره بخش دیگر از همین آیه‏«... فجعلناها حصیدا...»نوشته است (87) :

در این آیه، استعاره‏ای بس زیبا وجود دارد، زیرا «زخرف»در لغت به معنای زیور و زینت و رنگهای فرح‏افزا و بهجت‏زا می‏باشد.

قرآن هم که گفته است:

«اخذت الارض زخرفها»یعنی زمین زینت خود را پوشید و زیور خود را در بر گرفت و گلهای رنگارنگ و سبزه‏های گوناگون خود را بیاراست، یک نوع استعاره است.

در زبان عربی می‏گویند:«اخذت المرأة قناعها»وقتی که زن، مقنعة برگیرد و آن را بپوشد و نیز به یک زن می‏گویند:«خذی علیک ثوبک»یعنی جامه خود بپوش.در آیه 31 سوره اعراف هم که داریم:

«یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد...»یعنی:البسوا ثیابکم.یعنی جامه زیبا بپوشید و به مسجد اندر شوید.

در بخش دیگر آیه نیز«فجعلناها حصیدا» استعاره دیگری وجود دارد (88) ، زیرا «حصید»به معنای درو شده، می‏باشد و می‏تواند صفت نبات باشد و نه صفت زمین.

سید شریف رضی، در بحث از آیه:

«و قیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر...» (89) .

گفته است (90) :

در این آیه، استعاراتی است لطیف، زیرا مخاطب ساختن آسمان و زمین، جنبه استعاری دارد، فرمان و خطاب ویژه ذوی العقول است و آنچه که دارای عقل و هوش نباشد نتوان آن را، مخاطب ساخت لیکن بیان مطلب، صورت استعاری دارد با توجه به اینکه«یا ارض ابلعی ماءک»بلیغ‏تر است تا اینکه مثلا گفته شود:«یا ارض اذهبی بماءک.»

ای زمین!آب خود را ببر، زیرا درست است که بلعیدن و فرو بردن در اصل همان بردن است ولی در«بلعیدن»خصوصیتی است که در خوردن نیست و مفهوم بلعیدن، سرعت هست.شما اگر به کسی بگویی:«غذا را بلع کن»تفاوت دارد تا اینکه بگویی: «غذا را بخور»این دو عبارت از نظر مفهوم یکسان نیست.و همین سخن، درباره«یا سماء اقلعی» صادق است، زیرا اگر گفته می‏شد:

«یا سماء انجلی»مفهوم سرعت از آن، استنباط نمی‏شود، زیرا«اقلاع»به معنی برطرف ساختن ابرهاست بسرعت و در مفهوم«انجلاء»چنین سرعتی، نیست پس به کار رفتن کلمه«اقلعی» بلاغت بیشتری دارد و به مقتصای حال و مقام است هدف اصلی در این فرمان، سرعت اجرای فرمان است که بی‏درنگ انجام شده و«قضی» تحقق یافته است.

سید شریف رضی، در بحث از آیه:

«قالوا اضغاث احلام و ما نحن بتاویل الاحلام بعالمین» (91) گفته است (92) :

این، بهترین عبارت و نیکوترین استعارت است، زیرا مفرد کلمه«اضغاث»«ضغث»می‏باشد و«ضغث» یعنی دسته به هم بسته علف و پشته بر هم انباشته گیاه، که در هم آمیخته باشد و روی هم ریخته.

قرآن، خوابهای آشفته و پریشان را به یک پشته علف و گیاه صحرا که در هم و بر هم چیده شده تشبیه کرده است.

و نیز سید شریف رضی آیه:

«و ما ابری‏ء نفسی إنّ النفس لأمارة بالسوء الا ما رحم ربی...» (93) را استعاره دانسته (94)

است، زیرا در واقع، نفس فرماندهی نمی‏کند ولی چون آدمی، از هواهای نفسانی پیروی می‏کند و عنان اختیار خود را به او می‏دهد گوئیا نفس، فرمانده است و مطاع و آدمی، فرمانبر است و مطیع.

به کار رفتن کلمه«امّارة»به صیغه مبالغه، کثرت و مبالغه را می‏رساند و کلمه«امّارة» کثرت افکندن در مهالک و گرفتاریها را بهتر نشان می‏دهد.

در بحث از آیه‏«...کذلک یضرب اللّه الحق و الباطل فأما الزید فیذهب جفاء و اماما ینفع الناس فیمکث فی الارض کذلک یضرب اللّه الامثال.» (95)

سید شریف رضی گفته است (96) :اصولا ضرب امثال و مثال زدن خدا، دو مفهوم دارد:

1-گردش امثال است در گیتی و گرداندن آنها بر زبانهای مردم، همین طوری که در زبان عرب می‏گویند:«ضرب فلان فی الارض» یعنی فلان کس در روی زمین گردش کرد و جهانگردی نمود.

2-چیزی را جلو چشم مردمان قرار دادن و به رخ کشیدن تا در خاطر همگان بماند، این مفهوم نیز از عبارت معروف، اقتباس شده که می‏گویند:«ضربت الخبأ»

یعنی:خیمه را نصب کردم و طنابهای آن را بستم و عمود خیمه را زدم.

و«یضرب اللّه الحق و الباطل»بدین معنی، عبارت می‏باشد از اینکه خدا، حق و باطل را نصب می‏کند و نشانه‏های هر دو را آشکار می‏کند تا مردم، حق را با علاماتش بشناسند و از باطل جدا سازند.

سید شریف رضی، در بحث از آیه:«...و اخفض جناحک للمؤمنین» (97) گفته است (98) :این آیه، استعاره است و منظور اینست که دامن لطف و آغوش مهر خود را از اینان، مؤمنان باز مگیر و با آنان نرمخوئی کن. و سپس افزوده است که قرآن مجید، کلمه «خفض جناح»را برابر گفتار عرب آورده است.

در زبان عربی، اگر کسی را بخواهند به تندخوئی، وصف کنند و او را عصبانی و ناراحت ببینند می‏گویند:«قد طار طیره و قد هفا حلمه و قد طاش و قاره.»

یعنی:مرغش پریدن گرفت و حلم و صبرش از سر برفت، وقار و سنگینی خود را از دست داد. و در برابر به مردم نرمخو گویند: «قد خفض جناحه»هر گاه که خشم خود را فرو برد و به جای تندی و خشونت نرمی کند.

سید شریف رضی، در بحث از آیه «فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین» (99) . نوشته است (100) :

این آیه، استعاره است، زیرا«صدع»در لغت به معنای شکستن و جدا شدن است و در توصیف اجسام مادی و محسوس به کار می‏رود و نه درباره کلام و گفتار و مسائل معنوی.

در زبان عربی سه کلمه:«فرق»و«فصل» و«صدع»به یک معنی می‏باشد و اگر بخواهند کسی را که مطابق واقع و به مقتضای حال، سخن گفته است بستایند، می‏گویند:

«قد طبق المفصل»و«فلان یفصل الخطاب»یعنی فلان کس به حقایق و دقایق رسید و ابهامی باقی نگذاشت.

و گویا معنای واقعی«فاصدع بما تؤمر» چنین باشد:«اظهر القول و بینه فی الفرق بین الحق و الباطل.»

یعنی:گفتار خود را درست بگو و حق را از باطل جدا کن.

در زبان عربی، وقتی می‏گویند:«صدع الرداء»که رداء شکافته باشد و شکاف آن آشکار باشد.و«صدع الزجاجه»نیز از همین مقوله می‏باشد، زیرا وقتی شکستگی آشکار باشد، چنین عبارتی گفته می‏شود.

با این توضیحات معلوم شد که«فاصدع بما تؤمر»بلیغ‏تر است تا عبارت فبلغ ما تؤمر زیرا کلمه«صدع»ظهور و تأثیر بیشتری دارد از کلمه«تبلیغ».

پانوشت‏ها

(1)-خطیب بغداد، متوفی به سال 463 هجری، ابو عبیده را، علامه نحو، می‏داند و تاریخ تولدش را سال 110 هجری(در همان شبی که حسن بصری فوت شده)و برایش عمر درازی ثبت کرده و سال فوت را 213 هجری نوشته است. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به:حافظ ابو بکر احمد بن علی الخطیب بغدادی، تاریخ بغداد، المکتبة السلفیة مدینة منورة در چهارده مجلد ج 13 ص 253 تا 258.

(2)-ر ک:ابو الفرج محمد بن ابی یعقوب اسحق المعروف به وراق، کتاب الفهرست للندیم تحقیق از:رضا تجدد ص 59.

(3)-ر ک:ابو الحسن علی بن حسین مسعود، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابو القاسم پاینده، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم/1356 ه ش ج 1 ص 276.

(4)-ابن تیمیه، در فصل تقسیم لفظ، به حقیقت و مجاز گفته است:حقیقت و مجاز از عوارض الفاظ است.از صحابه و تابعین و پیشوایان لغت عربی، همچون خلیل بن احمد و سیبویه و ابو عمرو بن العلاء، کسی از مجاز، سخن نگفته است، و اول من عرف انه یتکلم بلفظ المجاز، ابو عبیده معمر بن المثنی فی کتابه و لکنه لم یعن بالمجاز ما هو قسیم الحقیقه و انما عنی بمجاز الایة ما یعبر به عن الایة...

ر ک:شیخ الاسلام ابن تیمیه، الایمان، تصحیح زکریا علی یوسف، مصر مکتبة انصار السنة المحمدیة، ص 52.

(5)-ر ک:ابو عبیده معمر بن المثنی، مجاز القرآن، تحقیق و تعلیق از:دکتر محمد فوآد سزگین، الطبعة الثانیة مکتبة الخانجی دار الفکر 1390 ه 1970 م ص 1 و 2.

(6)-ر ک:ماخذ پیشین ص 3.

(7)-ر ک:ماخذ سابق ص 20.

(8)-یقال:بدأت و بدیت، و بعضهم یقول:بدینا لغة.

(9)-ر ک:ماخذ سابق ص 21.

(10)-ر ک:ماخذ پیشین ص 22.

(11)-ای:فی بئر حور سری و ما شعر.حور:ای هلکة.

(12)-ر ک:ماخذ سابق ص 12 مقدمه.

(13)-بقره، 89.

(14)-زمخشری در تفسیرش گفته است:عبارت در اصل. «و لکن البر بر من اتقی...»بوده است.

ر ک:محمود بن عمر زمخشری، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التاویل.چاپ اول مصر 1354 ه ج 1 ص 117. همچون آیه:لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من آمن باللّه و الیوم الاخر...آیه 177/بقره. که در اصل بوده است:«و لکن البر بر من آمن...»

(15)-انبیاء، 30.

(16)-ر ک:مجاز القرآن، مقدمه.

(17)-ر ک:ماخذ سابق ص 10 مقدمه، نص صریح گفته ابو عبیده چنین است:

«و من مجاز ما جاء من لفظ خبر الحیوان و الموات علی لفظ خبر الناس.»

زمخشری در ذیل آیه 4/سروه یوسف، تعبیر بسیار لطیف و زیبایی دارد که برای مزید اطلاع، عینا نقل می‏شود.او در جلد دوم ص 242 تفسیر کشاف نوشته است:

«فان قلت فلم اجریت مجری العقلا فی رأیتهم لی ساجدین».

قلت:لانه لما وصفها بما هو خاص بالعقلاء و هو السجود فاجری علیها حکمها کانها عاقلة.»

(18)-یوسف، 34.

(19)-زمخشری نیز گفته است:اصنام یا آلهه معبودة، در این آیه، نازل منزله ذوی العقول فرض شده و لذا از آنها به هولاء تعبیر شده است.ر ک:کشاف، چاپ بیروت 2/77.

(20)-زمخشری هم به این نکته، اشاره کرده و گفته است:در این آیه، چون گوینده نمله است و مورد خطاب نمل مجازا، آنها اولی العقل معرفی شده‏اند و خطاب به آنها، همچون خطاب ذوی العقول می‏باشد.ر ک:کشاف 2/137.

(21)-ر ک:مجاز القرآن ص 11 مقدمه.

(22)-زمخشری نیز درباره این آیه گفته است:«ذلک الکتاب المنزل هو الکتاب الکامل»ر ک.

(23)-ر ک:مجاز القرآن، ص 12 مقدمه.

(24)-یوسف، 4.

(25)-حج، 5-یعنی:...زمین را مرده بینی اگر باران بر آن فرو فرستیم، بجنبد و برآید و از همه گیاهان بهجت‏انگیز برویاند.

(26)-ر ک:ماخذ سابق ص 10 مقدمه.

(27)-جمعه، 11-و لیکن زمخشری در این راه گفته است، تقدیر آیه چنین بوده است:«و اذا رأوا تجارة انفضوا الیها اولهو

(28)-توبه، 35-زمخشری در ذیل آیه مورد بحث، گفته است: «فان قلت:لم قیل و لا ینفقونهما و قد ذکر شیئان...»جواب اینست که به معنی توجه شده و نه به لفظ، زیرا«ذهب»و «فضه»بطور کلی مجموعه‏ای هستند که حکم یک چیز را دارند.

برخی هم گفته‏اند که ضمیر به«کنوز»و یا به«اموال»برمی گردد.ر ک:کشاف 2/50.

(29)-ر ک:مجاز القرآن مقدمه.

(30)-حج، 5.

(31)-حجرات، 10-به اعتقاد زمخشری، بازگو کردن دو تن و نه بیش از دو، از این جهت است که:

«اقل من یقع بینهم الشقاق اثنان، فاذا لزمت المصالحة بین الاقل کانت بین الاکثر الزم...»و قیل:المراد بالاخوین:الاوس و الخزرج.ر ک:کشاف 4/12.

(32)-حجرات، 9.

(33)-زمخشری، عقیده دارد که کلمه«اقتتلوا»در این آیه، بر معنی حمل شده و نه بر لفظ، زیرا طائفتان در معنای«قوم»و «ناس»می‏باشند.ر ک:کشاف 4/11.

(34)-انعام، 46.

(35)-ر ک:مجاز القرآن، ص 191.

(36)-ر ک:همان، همان.

(37)-شاید در زمان تألیف کتاب«الوسیط»کتاب مجاز القرآن ابو عبیده چاپ نشده بوده و نسخه خطی نیز در دسترس مؤلفان فاضل کتاب«الوسیط»نبوده و تنها نام مجاز القرآن آنان را به اشتباه انداخته و عبارت«و یظهر ان اول کتاب دون فی هذه العلوم کان فی علم البیان و هو کتاب مجاز القرآن لابی عبیده تلمیذا الخلیل...»ر ک:الوسیط ص 229.

(38)-انعام، 46.

(39)-ر ک:ماخذ سابق ص 192.

(40)-یونس، 3.

(41)-ر ک:ماخذ سابق، ص 273.

(42)-مائدة، 2.

(43)-ر ک:ماخذ سابق ص 147.

(44)-ر ک:نهج البلاغه خطبه 194.

(45)-یعنی:ای مردم جهان!دنیا سرای گذران است و آخرت، منزل جاودان، شما از دنیائی که رهگذر شماست برای قرارگاه خود ذخیره‏ای اندوزیم و سرمایه‏ای بردارید.

(46)-ر ک:الشیخ احمد الاسکندرانی+الشیخ مصطفی عنانی، الوسیط فی الادب العربی و تاریخه، دار المعارف، مصر 1398 ه 1978 م ص 229.

(47)-ر ک:مجاز القرآن ص 8 مقدمه.

(48)-بقره، 15.

(49)-ر ک:ماخذ سابق ص 32.

(50)-بقره، 93-یعنی دل به گوساله باختند.

(51)-ر ک:ماخذ سابق ص 47.

(52)-ر ک:الشریف الرضی، تلخیص البیان فی مجازات القرآن، تحقیق و مقدمه از:محمد عبد الغنی حسن، الطبعة الاولی 1374 ه 21955، افست منشورات مکتبه بصیرتی- قم ص 17.

(53)-بنی اسرائیل، 62.

(54)-ر ک:مجاز القرآن ص 384.

(55)-ر ک:تلخیص البیان ص 202.

(56)-مثلا در ص 359 تلخیص البیان نوشته است:«و لم نجد فی السورة یذکر فیها عبس و تولی شیئا من المعنی الذی قصدنا له».و نیز در ص 360 در بحث از سوره«انفطار»نوشته است:«و لیس فی السورة التی یذکر فیها اذا السماء انفطرت شیی‏ء.من غرض کتابنا هذا»، در واقع گفته است:در این سوره‏ها«مجاز»وجود ندارد.

(57)-ر ک:مجاز القرآن ص 86.

(58)-ر ک:ماخذ سابق ص 107.

(59)-آل عمران، 159.

(60)-ر ک:همان ماخذ و همان صفحه.

(61)-آل عمران، 161.

(62)-ر ک:همان ماخذ و همان صفحه.

(63)-اسراء، 29.

(64)-ر ک:ماخذ سابق ص 375.

(65)-ر ک:تلخیص البیان ص 200.

(66)-فرقان، 67.

(67)-بقره، 187-یعنی:و بخورید و بیاشامید تا آغاز صبحدم، رشته سفید از رشته سیاه بر شما نمایان شود.

(68)-ر ک:مجاز القرآن ص 68.

(69)-ر ک:تلخیص البیان ص 210.

(70)-آل عمران، 27-یعنی:شب را در روز، داخل می‏کنی و روز را در شب، و موجود زنده را از مرده، خارج می‏سازی و موجود مرده را از زنده...داخل شدن شب و روز در یکدیگر یعنی از یکی کاسته شود و به دیگری افزوده گردد.

(71)-ر ک:تلخیص البیان ص 123.

(72)-یعنی:آنان، پیمان را پشت سر انداختند...

(73)-ر ک:مجاز القرآن ص 111.

(74)-ر ک:تلخیص البیان ص 126.

(75)-انعام، 96.

(76)-ر ک:مجاز القرآن ص 201.

(77)-ر ک:تلخیص البیان ص 138.

(78)-اعراف، 7.

(79)-ر ک:ماخذ سابق ص 142.

(80)-توبه، 109-یعنی:آیا آن کس که بنای کار خویش را بر ترس از خدا و تقوا و رضای او، پایه نهاده بهتر است یا آن که، بنای کار خود را بر لب سیل‏گاهی بنا نهاده که فرو ریختنی است که با وی در آتش سقوط کند...

(81)-ر ک:ماخذ سابق ص 149.

(82)-توبه، 117-یعنی:...پس از آنکه نزدیک بود دلهای گروهی از آنان بگردد.

(83)-ر ک:ماخذ سابق ص 150.

(84)-توبه، 118-یعنی:وقتی که روی زمین با همه فراخنائیش، بر آنان تنگ شد و از خویش به تنگ آمدند.

(85)-ر ک:ماخذ سابق ص 151.

(86)-یونس، 24.

(87)-ر ک:ماخذ سابق ص 155.

(88)-سید شریف رضی در صفحه 155«تلخیص البیان»نوشته است:

«و قوله تعالی‏فجعلناها حصیدا استعارة اخری.»لکن بهتر آنست که به اعتبار علاقه و حالّ و محل آن را، مجاز بدانیم: زیرا«حصید»صفت روییدنی است و نه صفت«ارض»و مقصود اصلی هم درویدن گیاه زمین است. و اگر هم گفته شده است«فجعلناها حصیدا»و«حصید» را به ارض نسبت داده‏اند، مجاز است زیرا در زمین می‏روید و منشأ آن، «ارض»است.

(89)-هود، 44.

(90)-ر ک:ماخذ سابق ص 161.

(91)-یوسف، 44-یعنی:گفتند:این خوابهای آشفته است و ما به تعبیر چنین خوابهای آشفته‏ای آگاه نیستیم.

(92)-همان، ص 171.

(93)-یوسف، 53.

(94)-ر ک:ماخذ سابق ص 173.

(95)-یعنی:خدا حق و باطل را، چنین مثل می‏زند حق و باطل را جدا می‏سازد باطل چون کف دریا می‏ماند که کنار می‏رود و ناپدید می‏شود، لیکن آنچه مردم را سود دهد، در جهان می‏ماند خدا مثلها را چنین می‏زند.

(96)-ر ک:ماخذ سابق ص 178.

(97)-فجر، 88.

(98)-ر ک:ماخذ سابق ص 187.

(99)-حجر، 94-یعنی:ای پیامبر!آنچه را که دستور داری آشکار کن و از مشرکان روی بگردان.

(100)-ر ک:ماخذ سابق ص 188.